

**وب سایت خبری - تحلیلی**  
**مرکز مجازی پژوهش‌های راهبردی دامپزشکی**  
**(حکیم مهر)**

**www.hakimemehr.ir**  
**ISSN 1735 - 9902**

پایگاه اینترنتی  
 بر اساس



## آشنایی با دکتر مازیار نصرتی - دامپزشک طنزپرداز + عکس

برورسانی: سه شنبه 5 مرداد 1389

سال 1372 در آزمون ورودی دانشگاه قبول شدم، رشته دامپزشکی. پس از ورود به دانشگاه، دیدن چهره های غمگین و ناشاد، چهره هانی که در پس برگه مدرک خود آرزوی را نمی دیدند، نشتری بود بر جان من، که دانم می زد و می گفت: بنویس !!!، و نوشتم، از شعر آهنگین گرمساریه تا دامپزشک و ... خنده نبود، گریه بود، نه از چشم، که از قلم، نه بر دامانم، که بر ورق، و نه به آرزوی ترجم، بلکه برای شاد کردن دیگر غمگینهایی که هر روز به این امید در کلاس درس حاضر می شوند تا لبخندی را از لب دوستشان شکار کنند. خنده ها را جستجو می کردم، چون می دانستم که چه کیمیا است...

**حکیم مهر - دکتر مازیار نصرتی دامپزشک طنزپرداز کشورمان** در وب سایت شخصی خود زندگینامه مختصری از خویش نوشته که جهت اطلاع و استفاده عموم بینندگان محترم حکیم مهر بازخوانی می‌گردد:

در سال 1352، دوم اسفند ماه، در تهران به دنیا آمدم. کودکی و نوجوانی ام در چالوس، نوشهر و اراک گذشت. دوران کودکی و بی خبری. اگر چیزی می گفتم، هفتم خندانان بود، نه موردی دیگر. یادم هست همراه برادرم می نشستیم و از کیهان بچه ها صفحه فکاهی را می کشیدیم، کتابچه ای درست کرده بودیم 40 - 30 برگی، که هر وقت دوستانمان به منزل ما می آمدند، با هم آنرا بخوانیم و از بودن در کنار هم لذت ببریم. در سال 1364 پس از اتمام دوره ماموریت پدرم در اراک، به تهران بازگشتم. این سال را باید سال آغاز طنز زندگی ما نامید. وقتی به تهران برگشتم، وسط سال تحصیلی بود. در مدرسه ای واقع در یوسف آباد کلاس اول راهنمایی را ثبت نام کردم. آن زمان ماهنامه ای (و شاید هفته نامه ای!) طنز چاپ می شد که نامش را بدرستی در یاد ندارم. طنز جانداري نداشت، اما باز هم در آن قحطی طنز، غنیمتی بود. از این ماهنامه 5 شماره (شاید هم کمی بیشتر) منتشر شد، بعد از آن دیگر به روزنامه فروشی ها نیامد. همچنان دنبال افکار خام دوران کودکی ام بودم، ماهنامه فکاهيون نشریه ای دیگر در این مسیر بود. تأثیری که این مجله بر من گذاشت این بود که چند کاریکاتور کشیدم و 2-3 جوک ساختم، البته بسیار خام، اما برابم ارزش داشت، چون خودم تفکر کرده بودم، خودم کشیده بودم، ولو اینکه کسی هم به آن نمی خندید.

حدود سال سوم راهنمایی بودم که اولین داستان طنز خود را بنام "خرید تخم مرغ" نوشتم. در اینجا بود که فکر جهت یافته بود، در پی مشکل روز بود. تخم مرغ کوپنی گیر نمی آمد، اما آزاد آن فراوان یافت می شد، آنهم در ابعاد تخم کبوتر. حوانت در مسیر مغازه تا خانه پیش می آمد، چرا که هر کس می خواست من را به نحوی متوقف کند تا بپرسم "تخم مرغ کوپنی را از کجا خریدی؟"؟! عظمم تمام نشده بود، اما این شعله برای مدتی فروکش کرد. در این زمان بود که بطور جدی شروع کرده بودم به مطالعه آثار کلاسیک ادبیات فارسی از قبیل کلیات سعدی، دیوان حافظ، مثنوی معنوی، کسکول شیخ بهائی و ... مطالعه این آثار، تأثیری ماندگار بر من گذاشت بطوریکه همیشه در آثارم از شیوه نگارشی و یا دید فلسفی آنها استفاده برده ام، و در این میان نقش گلستان سعدی و مثنوی معنوی بیش از بقیه بود. سال دوم دبیرستان بودم که مجله گل آقا منتشر شد. آشنایی من با طنزکیومرث صابری برمی گشت. به روزنامه اطلاعات و علاقه پدرم به قرانت شماره کوپنهای اعلام شده ای که در این روزنامه درج می شد!! - صفحه 3 این روزنامه را بر می داشتیم تا آنک شادی روزانه خود را در آن طلب کنیم. بر روی رفتارم بسیار تأثیر گذاشته بود. کلام همه طنز و کنایه بود، دوستانی داشتیم برای شنیدن کنایاتم، اما هیچکدم را دوست نمی یافتیم. سال سوم دبیرستان، دوستی در مسیر زندگی ام گام نهاد که حضوری تأثیرگذار بر آینده من داشت. مجید رادپور، به من موسیقی را آموخت و در کنار او آموختم که باید به اندیشه نظم داد، کلام نیز همچون موسیقی است، باید نظم داشته باشد تا بر جان نشیند. مجله گل آقا بخشی را چاپ می کرد بنام "تذکره المقامات"، به قلم زورنی نصرآبادی بود. از این طنز به سابقه آشنایی با گلستان سعدی، بسیار خوشم می آمد. زمانیکه همراه آن دوست خود راه می رفتم، هذیان می گفتم، آنهم به آن سیاق. با هم می خندیدیم، با هم خوش بودیم.



سال سوم و چهارم دبیرستان دوران آموزش نوشتن طنز بود. انتهای سال چهارم و کنکور، قبول شدن ناخواسته در کنکور!، آنهم رشته ای که انتخاب نکرده بودم!!، طنز دیگری را در زندگی ام رقم زد و خاطری آشفته و ذهنی معشوش برابم بجا گذاشت. پس از اثبات اینکه اشتباه از سازمان سنجش بوده است، خودم را برای کنکور سال بعد آماده کردم. از اینجا بود که طنز را بصورت تقریباً جدی شروع نمودم. کاریکاتور می کشیدم و مطالب طنز می نوشتم. در تاریخ 30 - 28 فروردین ماه سال 1372 طنز "مظلوم شهر" را نوشتم و چندی بعد نیز طنزی از زندگی ام بنام "ماجرای قدم" را تحریر نمودم، در طنز نیمه تمام "آرتیست"، مشکل پیدا کردن شغل مناسب را هدف گرفته بودم. اما قلم نامردی کرد، دیگر ننوشت، نمی دانم چرا؟! . **سال 1372 در آزمون ورودی دانشگاه قبول شدم، رشته دامپزشکی.** پس از ورود به دانشگاه، دیدن چهره های غمگین و ناشاد، چهره هانی که در پس برگه مدرک خود آرزوی را نمی دیدند، نشتری بود بر جان من، که دانم می زد و می گفت: بنویس !!!، و نوشتم، از شعر آهنگین گرمساریه تا دامپزشک و ... خنده نبود، گریه بود، نه از چشم، که از قلم، نه بر دامانم، که بر ورق، و نه به آرزوی ترجم، بلکه برای شاد کردن دیگر غمگینهایی که هر روز به این امید در کلاس درس حاضر می شوند تا لبخندی را از لب دوستشان شکار کنند. خنده ها را جستجو می کردم، چون می دانستم که چه کیمیا است.

اواخر سال 1372 با تشویق استادم جناب دکتر پرویز البرز، به تحقیق در سیر تحول طنز در ایران پرداختم. در مسیر این تحقیق بود که با استادانی همچون خسرو شاهانی، مهدی باهشتی پور و جواد علیزاده آشنا شدم که در نهایت منتهی به حضورم در مطبوعات شد. از اردیبهشت 1373 با نشریه "طنز و کاریکاتور" شروع به همکاری نمودم و از آرمه 1374 به عضویت شورای نویسندگان این مجله در آمدم. تقریباً همه جور طنزی را تجربه نمودم، از کوتاه تا بلند، از شعر تا داستان و ...، طنز سیاسی، علمی، خانوادگی و ... از یادگارهای این سالها "یادداشتهای یومیه شوٹ السلطنه" و "یکی از همین جوانها" را که بصورت سریالی چاپ می شدند، بیش از بقیه کارهایم دوست دارم. از میان اشعارم نیز شعر بلند "سجنون شده ام، لیلی من کو؟" برابم دوست داشتنی تر است. در هفته نامه "همشهری تهران"، مجله "مردم و زندگی" و چند روزنامه دیگر نیز آثارم با اجازه به بی اجازه به چاپ رسیده است. در سال 1378 با درجه عالی از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و در سال 1381 ازدواج کردم. تا کنون در چندین انجمن علمی عضو بوده ام و در چند کنگره معتبر علمی نیز، بعنوان سخنران حضور داشته ام. شعر نیز می گویم (و صد البته کلاسیک!) اما بندرت آنها را چاپ کرده ام. همیشه از اینکه انسانی تک بعدی باشم، گریزان بودم. شاید یکی از دلایلی که به ادبیات روی نهادم، پرهیز از این مساله بوده باشد.

از سال 1379 ترجیح دادم که به یک استراحت فکری بروم تا کمی به گذشته فکر کنم و با مطالعه در آثارم، کمبودها و اشتباهات آنرا بیابم تا در آینده بکار بینم. (و این داستان همچنان ادامه دارد!!!)

گفتنی است وی در برخی کنگره‌های دامپزشکی حضور داشته و مقالاتی بصورت سخنرانی ارائه داده که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود :

انگلهای زنونوز ماهی ( متن سخنرانی در یازدهمین کنگره دامپزشکی - 18 اسفند 1378- سالن اجلاس سران )

تغذیه اسبهای بیمار ( متن سخنرانی در دوازدهمین کنگره دامپزشکی - 23 بهمن 1380 - مرکز همایشهای محمد زکریای رازی - دانشگاه علوم پزشکی ایران )

اشتباهات رایج در چگونگی مصرف سموم دامپزشکی در ایران ( متن سخنرانی در اولین همایش کاربرد سموم در بخش کشاورزی، بهداشتی، پرورش دام و طیور- 12 شهریور 1382 -سالن همایش مرکز تشکلهای مردمی)

عوامل مسمومیت زا در پرندگان زینتی (متن سخنرانی در سیزدهمین کنگره دامپزشکی - 5 اسفند 1382- مرکز همایشهای محمد زکریای رازی- دانشگاه علوم پزشکی ایران )

**نشریه حکیم مهر برای جناب آقای دکتر نصرتی سلامتی و دوام توفیقات از درگاه خداوند متعال آرزومند است.**